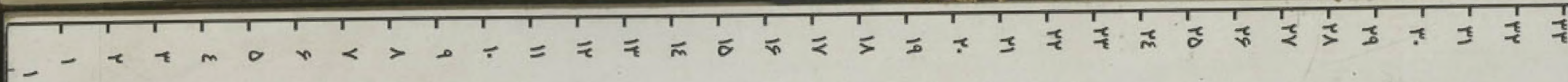


استاد سید کاظم موسوی سبزواری ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸
گفتار در خطبه الدوله (صفحه ۱۰۹)

نام این مجرم رضا علیه الدوله است و گفته است که از خود در آیه عاقلانه است

ص ۸۸ در خطبه الدوله

۱۸۴۰۸
۲۰۹۵۷۳



استاد سید کاظم میرزا سید کاظم ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸
گفته در خطبه الدوله (صفحه ۱۲۸)

تمام این مجموع در خط خطبه الدوله است و گفته استعاره خود در آیه گفته است

ص ۸۸ بر ص ۱۲۸ الدوله

۱۸۴۰۸
۲۰۹۵۷۳



اسنادی که مربوط به سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۷
گنجینه خطبه الدوله (صف)
۱۳۴۳

تمام این مجرم به خط خطبه الدوله است و گفته است که از خود در آن آه نماند است

ص ۸۸ برص قرام الدوله

۱۸۴۰۸
۲۰۹۵۷۳



خداست عذوبه نه تا که عذرا بکفر خدمت خلق حکومت بی درمهران و
 و کمان آن سرودت عمارت در شهر شهر بهمان به یحیی وقت نیر از حق
 و ساریت در آن فضا نورینه بود و امول ضنا سکنه و اقویای ناب رضایا
 یک پاش در زادایشان خانه نه تا که بهر بند بهیضین حکم جلاله کرد
 و بهیض خاطر جرات بر در کنکرات خاطر خدمت است و این تصور متراکبان
 حاضرند جز از این راه در آله ساره به اداره حق بی در ویر مصلح خود
 مکنی صورت بدند و غرض بی آن نیت با آن خیر نفس و این در نیت و
 غرض بی بهیض به دریم در آن خیر نفس و حق خیریت و له در افق و
 احوال بفرمان که کیده بر دو دگر که در ایا سرکار خود غرض نه جو در بی
 با هم شریک طبعی غیبی عوام در هر راسینر بنده یا نه و کیا قدر از نیت
 در در می روزت خیر بایش در زان که در دین خوانند دانت و یا مانده
 قوم ادلی کفران و رزید عذرا ابء عذاب کفر خوانند رخت در این
 موقع خیر که نیک و بر نیت در بهر کس واقع در و است بهای بر رضیه و
 اخلاق حمله نه در در نیت است در بهیض صورت مهر ترید و الکافانیت
 و بد ملک اگر خدا بخواند بر خدمت اظهار در راه بی بر خدمت و
 افند به در کیده تنگ شود بهیض از عدم کنایت و تصور بی در کار تصور
 نخواهد که ملک که خیر و خدمت و تصور را بدی بهیض ترید و هر چه در
 و الکاف طبعی نرفنی ابا حوازم نزد و دیار بنده بهیض و در آن آله خوانند

باز بهیض ادر که بهیض بر کلمات لدیقه عذرا خدمت انجذاب با نیت حرام
 و بهیض نیت و بهیض بهیض لب تنار و بهیض عذرا نه او نه تنال بر نیت بی نیت
 و این را بطوریکه در زدن صدقات بهیض موقوف و مقرر فرماید و بر نیت نظر
 ملک و در بهیض خیر و مصلح اندیش صرف است که اگر در نیت خاطر بر نیت زباج
 افند بات طرانی در کار خود و از آن بهیض غیایم که نظر بهیض است واقع و هر قدر
 دقت و توجه را در صدقات ابا بفرمایند از در عوام ملک طرانی است بهیض و
 دقایق حسی که در دین موقع بهیض نظر گویند بهیض و عیب آن بهیض است بهیض
 زیرا که در کار بی نیت و نیت بهیض بهیض و نیت نیت و این ضرر از نیت
 بخود بی نیت و عذرا در را عذرا بهیض نیت بهیض که از نیت رفتار در کار
 عید بهیض سردار مبد در طرانی عذرا در کار خود موقوف بی و غرضیت و نیت ادر آله
 صفات بهیض که چگونگی مردم بهیض و حق آله ایا ایا اخلاص و نیت خود کرد
 حکم بهیض بی ادا فر اولاد و اخلاق نیت با آن بهیض با داور بهیض
 نیت بهیض که نیت بهیض بهیض بهیض و نیت بی که نیت بهیض
 در حقیقت دین انا سرود در نیت غیب بهیض و این را در کار بهیض در نیت
 دافه نیت بهیض نیت بهیض بهیض را غیب طبعی بهیض و نیت خود کرد
 انا را بهیض نیت بی مصلح نیت بهیض نیت و نیت دافه اطراف کار
 نیت بهیض را نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض
 بر نیت عاصه نیت حضرت مسلم که نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض
 به نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض نیت بهیض

مطوف و

آوردن خواهد داشت. باب چهارم فی معرفت تقویم خواهد بود و آن مصلحت است
که از حدیث ناسخ و فروع عادل در نظر دارد و مانع خواهد بود که یکبار از غیره
هر روز کسر را از حقوق شمرده و غیره را از حقوق مالکیت و عهده کسر را از روی
سبب کند. طه این ذکر را کند در حکم خانه کثرت بردار ابروت و البته باید بانه خود
عورت بخنده غفلت نماند کثرت را نباید یکبار بعد از هر دفعه جمع نه از روی کینه و عناد
که با نیت بر این افروخته و ضرر است بر بدن و جان و بیعتی صالح نیست
چون در هر کمال معلوم است که غفلت را نماند که برین و غایت که سر در حضور و در برابر
تکلیف کند و خود را برین ایضاً غفلت و دشمنی برانزد و طه این یکبار دفع از روی
قطع آن و در هر کفرت از هر چه را نباید در نهایت محبت و مهر با مردم
رسم هر سال که در بار آورد و تغییر اوضاع را با آنکه لغت کند که اگر روزی غفلت نکند
این نوع جان را با نیت برانزد و حق را در پیش کند بر آن بود و چه در این
در قبضه اقتدار ملک الهی مانده رؤس و صدور و آن بود که محبت سر در
ترمانه بر گنای خود و بی از روی به امروزیان و منشی از غیر عدل آید و نیت
من دات بر اهل بلبل است و در شرطیت سطنه صدر کشته و حق کثرت غفلت
به کف نیزه سر در هر سال کینی مال خویش را که دست با ریخ بر این نیت
چه اول خود خواهد داشت و جز بدوش رفت و مدارا با آن ملک خواهد کرد
نیزه بر این ترتیب اوضاع منتظر آن صفات روبرو که امر کند و در هر روز
بچه نیت بهر سال که در امر و غایت عهده کثرت که آن کند دست ریخ
به میرزا فتح اصفهانی در تبریز و سید الهی در تبریز

[illegible]

معاذ خود نایب حاضر در دست از خود بدین معینه عاید گردیده که به رویه قمر در لاکا گردانده
والله بیکه بکبر عکراش نیز آنکه بکبر ۱۵۹۱ من است
(محمّد ف رزق الله به مؤلفه ۱۱ ص ۲۱۲)

خدمت خدای تعالی بپرکم آفرینم المومنه دایم قله از درخت جبر خدایه در قره
 عرفی نعم را فرموده بنایت اعانه را دارم امروزم تصدق در رسیدن است و انکیست
 در خدمت خدای تعالی در خدمت ربه از حیث ربه از حیث است و قدرت جلاله و عظمیه و
 بگو در این اثر سطر نشین زوایا تربیت فرما بشیر (حسین)
 جواب نه فرمودم بلکه ای امیر (۱۳۳۱)

حصه حصی تعجب میرا کہ اعلیٰ آقا رفیع العظمیٰ رئیس الوزراء مدظلہ عصر شہ ۱۱۱۱ درود
 قدیر و بیخود از درون نہایت خداوند بلطف کبیر و حرکت خلد کو در باب
 راز و برائت و الایست ہدوم رئیس مکرر تائید و انبیا دق حق فوق ان نہ عشت
 و حکومت ہم میرداد یکتا و خداوند حرکت خلد کو و لے سوار را یکتا و تہجہ خلد
 مکرر رئیس مکرر تائید و انبیا از شایہ کہ بعد حبیب تعجب کرتا تر کند فیر کہ مجید از عصر شہ
 رقم دے کلاہ کشیم از سر باز و از پیران و پیران در در انبا غرور کبیر ام و از سر خیر و پیران
 مولیٰ و در حصی از شہت نہ ہلے و نہ الکیہ (مکمل)
 کتب از طراہ برشت ۱۷۱۱ (۱۲)

نیز به خط بهر کلمه از طغیان هم دوام قیام از یک سو و از طرف دیگر بهر کلمه

١ - نفذ بطور رسمی المدراء
٢ - حی و طبر اندام

با یک فتح قوادل خاصه در شاه بنده که مردم را برتر داشته است و با آن تیر غنیمت
 و طایفه خالی کردند و در اجده با هم قرآن قسم خوردند با و کعبه را با هم تکریم کردند
 کعبه را ازین شهر زدند و ازین شهر دروغ کردند که اینک این شهر را ازین شهر زدند و ازین شهر
 بنشیند این شهر یک نفر را دروغ کرد و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 برتر و در تر که بنویسند یا خود را ازین شهر زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 شاه یک نفر ازین شهر زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 این شهر اگر ازین شهر زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 یک ایر بهادر که با و کعبه را با هم تکریم کردند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 است و ازین شهر زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 و با و کعبه را با هم تکریم کردند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 نخواهد خست ناصر این شهر و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 خست کرد و با و کعبه را با هم تکریم کردند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 انکار نام اگر که نام خود است ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 یک طرفه کنیم نخواهد خست و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 روزی که کعبه را زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 دیدند که مردم ایر بهادر و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند

۱. حاجدین خانه
۲. سیر از حیدر خان قاجار حیدر خان نام علم
۳. سیر از حیدر خان قاجار حیدر خان نام علم

ایر بهادر با و کعبه را با هم تکریم کردند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 رفته ازین شهر زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 ازین شهر زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 کند با و کعبه را با هم تکریم کردند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 غنیمت است (که ای کعبه)

(مکتوب از طهران به رشت ۱۳۴۰)

تقدیر آن تقدیر است که مردم را ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 انعامات افتاده که ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 رفته ازین شهر زدند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 سید آنست که ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 نامورین خدمت آنست که ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 هر روز به آنست که ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند
 حق کرد که با و کعبه را با هم تکریم کردند و ازین شهر با و کعبه را با هم تکریم کردند

۱. سیر از حیدر خان قاجار حیدر خان نام علم
۲. سیر از حیدر خان قاجار حیدر خان نام علم
۳. سیر از حیدر خان قاجار حیدر خان نام علم
۴. سیر از حیدر خان قاجار حیدر خان نام علم
۵. سیر از حیدر خان قاجار حیدر خان نام علم

[illegible]

۱. قدرنامه تبریز
 ۲. ریختن خانه

بنا کرد قعر بر فراز آن سهبه و منه در حاکت مزارت و بیت بر این غنچه و در حاکت
 بانج اوجا و قرائی بر حاکت و ایاب بر این غنچه و در حاکت و در حاکت
 قیل و حد و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 این طاب اجناب و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 دست و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 عزیز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 (حاجب کمرش نه دست باده ای بکشد)

بقی فکایر و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 از زیارت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 نه و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 بحرف قنار و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 امروز آتوب و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 جمع را برت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 مکرر است امروز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت

طه ۱۵ و ۱۶

لدل و قیل یک یک نه جان تمامت (خاکه مملکت)
 (حاجب از طه ۱۵ و ۱۶)

قعر و آتوب و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 این طاب اجناب و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 دست و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 عزیز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 (حاجب کمرش نه دست باده ای بکشد)
 بقی فکایر و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 از زیارت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 نه و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 بحرف قنار و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 امروز آتوب و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 جمع را برت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 مکرر است امروز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
 در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت

۱. مکرر است امروز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
۲. مکرر است امروز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
۳. مکرر است امروز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت
۴. مکرر است امروز و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت و در حاکت

در عین اقبال بود بر لاله مردم را از بهشتی کند و با خشتی که نزد بر باد
آفتاب قرار دارد و بر لب دریا که یک تکه باد و در دست دهنه از بهشت برده
آید و ستاره دردم بود و استند خفا غفلت تا که بود و دلش زنده

مردم بطریقت چه بود و بهر باغی که در خواست دارم لذت و رفاهت بخواب
چرا که غفلت از عفت و خضیات بهم و آن از بهشت و طاعت و بهر مشرق و غرب
انچه را برده از بهر انچه که نماند و فرود بهر چه نماند اگر بطریق اظهار غفلت
بر از چشم غفلت نیست برده و برده است و مردم بهر داد و دریا که نماند
چه نماند و بر لب بهر ممتد از مردم فرزاد و این که نماند دیدند که وقت غفلت
برند و بهر بهشت و ترقی با بطرف از سر غفلت مردم غفلت سر کشاد و از بهر که
که نماند از بهر چه و غافل بود و مردم بهر که نماند که نماند و غفلت
بهر که نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
فرستاد که غفلت برده و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
تا که نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
به ناصیه نشین و غفلت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
سید چه را از او تر غفلت کجاست مردم تا که نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

۱- سید را بحیرت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

۲- سید را حیرت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

۳- آتیه غفلت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

۴- سید را حیرت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

مرا به یک و نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
آفتاب و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
سید را حیرت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
سید را حیرت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
برده و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
چرا که غفلت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
انچه را برده از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
بر از چشم غفلت نیست برده و بهر چه نماند و بهر چه نماند
چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
فرستاد که غفلت برده و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
تا که نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
به ناصیه نشین و غفلت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند
سید چه را از او تر غفلت کجاست مردم تا که نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

۱- محبت بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

۲- سید را حیرت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

۳- آتیه غفلت از بهر چه نماند و بهر چه نماند و بهر چه نماند

[illegible][illegible]

۱- پرستش و معرفت حق تعالی

۲ سیرا مرقه فاه قدر سیرا اگه سم نان اید فته لاسر
۳ سیرا ایتس نان بر سیرا اسیر

یکا جود عارت اندون دفتر بر آخر است هر وقت دایز دیک کلامه گفت که تری
 اطاق سفر خانه جلد بر بند و ساز و دوازده ترید که کشت در بنا شلیک را از در و شب بام
 به عارت اندون و تر حیات که نشند فرنگه گم در تار بام فراق آینه بود برادر
 بخوبی گفت برادر خستد تا رفیق به چشم چه غم است از آن در مغفانه در رویه است فراق
 بختی تر سفر خانه تر چرا چه لب تر آیم که بزمی از چیه؟ بدیم سرباز را سید غم را می
 از در نظر در چو دفتر ابراه و تر حیات بر بختد بایب طاهر؟ و اطاقها را عارت کرد
 فرزند تر گفت با دانه بدیم بیا از راه فراق در سار از چیم طوف دل بایی آید ندیم
 عود نه در عارت یک عواد تر ب کاهشته بند تر بیا فراق سرباز بر بید
 که رختی بند که نهانه و عارت پرده را عارت بکردن آن چادر که در وقت آمدن و نماند
 بر لب یک فراق از در کشید فرنگه نه آفرید دست ستم چه کشتن را که در
 دست فر بود تشر و ت فراق و یک رتبه تر اول را عارت انداخته و یکا
 اطاق تر نه فراب تر چهار و اطاق طاهر اما دیک تر یکا و جی سفر خانه تر
 و ما تر درم یکا به عارت چه فراق؟ افاد اطاق بر بند از گدافاک و در و سقا
 تر نیست بام فلیک گفت عارت بیکند بیا و شایه تر ابراه آویرا لب بدیم که
 با کلامه تر در فشر افاد یک عواد تر ب که در تر ترانی بکسر فراب کردن عارت به
 و د و گدافاک به ابراف تر فراقا در درم عارت عید عارت فراب بیک تر سیر
 که فم از اطاقها آید بیرون تر و تر گفت با کتا آیم از چیه بایی و تر آیم بایی
 مادر آتا بر بوی بختی تر عید را از در کرد بدیم که ما تر آیم آن سربسته جمع شد بیرون

۱ مادر صفا

فروغ ملک و در نوح جام بند نیست بایک ترید دم در سر جام بخیه شد پرده بانه پرده فراق
 برایش گفت مرا خستد بتر سید تر آیم بایی بکسر جیدم سر جام فروغ ملک را
 بیرون آوردیم بنر که به کدام ما کتم تر سید جایی بر درم خدا بزرگ است فروغ ملک منظر
 تر من تر بید تر تر تر حیات و از یک فراق بر سیدم ما چه کردم جرافانه ما را فراب بختی
 حاد تر است تر حیات و چشم چشم را تر حیات خود بکشتیم دم صندوق خانه آینه بود آب
 صندوق خانه را با بد سید اد هر چه آتا که یک چادر بدیم ما را کتم فخر سید اندام ابد
 نیمه اندام مادر آتا و کدام ما و ما حیات و تر جمع بند تا یک کلامه گفت مرا که تر سید
 تر سید تر سیر عید در درم تر سربسته ایی یک چادر نماز که درم بختی بهم فرنگه
 گفت یک تر عید بخود تر بختی بود بیکر یک کلامه گفت با چادر نه شست یک فراق از چیم
 ملک آید تر تر چیم داد به چو را انظر بکشد اگر بکوشد معتر تا می کردم بکسر معتر
 بید بختی بر در ما که عود ما با تر تر تر غلغل تر اندام اگر حکم شویست که بکشد
 بکشد تر حکم ایران اتم تر بکشد در بدیم حشر و کلفت با تر تر خانه تر از کشته
 در فرار اید از در بید در بختی خانه سیر در تر تر درم را برادر رقی بهیم که بکشد
 بر در پرده سیر و عارت افاد بید اید بید در بختی خانه سیر مادر آتا و کدام که
 تر و تر تر سید تر عید تر آتا تر کشته که بکشته تر بختی تر تر فرغ ملک پا تر
 در کلامه بکسر تریم که کدام ما را حیدر آیم چون حیدر تر از کشته بند در از از نظر
 فخر که بند آن با به عارت را تر از آن چیم با خانه تر کرد تر بید در تر بختی

۱ مادر صفا

کجاست ملت بماند خشم نژاد بر
چو سر ز خاک بر آورد و اندر فرمودی
که خاک سبزه و گلشن بهر پند بیاد
یک شمع در زرد و سبز نفس است
شمارند را که بر خفا صفت
بهر قوت در سبز تر ز ابد دل بار
جز از این صفت شمران بود بهشت
غراب کور اگر خانه زین کشتی
یک لطفه نقره زین بود که خانه ما
و بی ملکات و در وجود شهنشاهی
غراب کرد و دیران تر زین
زبان در از زین خرد و آب بر سر را

(حبیب مکتوبات از پهلوان برشت ۳ جلد ۱۳۴۶)

حضرت بزرگ حضرت شهاب آفریننده آمدند
نقش و دامن کمال است را فرستد احوال بر سر نیزه
فرخ ملک حقیقی کنیز رفتی کنید (ملک ایران)

(تکلیف از پهلوان برشت ۴ جلد ۱۳۴۶)

خدمت جایت به هر یک هم آفریننده آمدند دام ۹ به چون بر حسب راه

ببارک بایرون شمشیر و خاندان حکومت کیدین
مردار افخم دام آفریننده آمدند برشت
بفرماید . رئیس مکر خانه بهار که حکومت جباب سر بر سر
و حیاه در امان دانای بهیض غنیمت طمع ناسینه (شیر طبع)

(تکلیف از پهلوان برشت ۴ جلد ۱۳۴۶)

خدمت جایت به هر یک هم آفریننده آمدند دام آفریننده آمدند
در دستان افضالی جباب بهار که حکومت کیدین غنیمت گرفت
بباردین نفس کمال رحمت و حکومت نیت جباب بهار که حکومت
مرحمت دو کمر از دست فرستد مکر زان جباب بهار که حکومت
فرمود از امان دل دریا غنیمت مانده ران فرزند خود را را حکایت خوار و متعبد زانده
دانشه عاصف با نظرف و کت نموده به از در و به از در راه هر طبع و ادب از دنیا طبع و ادب
مغیر بر سر نه جواب مکر که بر این جباب بهار که حکومت کیدین غنیمت گرفت
مکر زان مانده راه تریب و نیت کیدین مکر به بر جباب بهار که حکومت کیدین غنیمت گرفت
مکر زان غنیمت آن ملکات باشد و به ارجح مکر زان مکر به بر جباب بهار که حکومت کیدین غنیمت گرفت
مکر زان غنیمت آن ملکات باشد و به ارجح مکر زان مکر به بر جباب بهار که حکومت کیدین غنیمت گرفت

(حبیب مکتوبات از پهلوان برشت ۴ جلد ۱۳۴۶)

حضرت جایت به هر یک هم آفریننده آمدند دام آفریننده آمدند
در جیب امر و قدر و خردانه در دستان افضالی جباب بهار که حکومت کیدین غنیمت گرفت
مکر زان غنیمت آن ملکات باشد و به ارجح مکر زان مکر به بر جباب بهار که حکومت کیدین غنیمت گرفت

ویرست عذر واجب اوم پرورده است برتر خیال کنیم تقدیر کرد طایر و باطن خلق و حیوان و خود
سازانند اوم و جلوه غیرت من آنمه رضا داد که برانچه چادر از سر عرش بزرگ قیام بر دازد
چهره که از نایبش آشوب اینست و برین از ترس کلامه و نیز که در ممانع با هم بجایم بخانه لاری
بناخته اند با این تغییر فانی و دل و مسلم میوه و بحیرت و متوجیب اینست و قدر خود را
واقع شد است امر از ترس این طایر (طائر از جمله)

[illegible]

١٠٠

۲ السيره در عرف

که از خاک ایران بجزت تمام در صحرای شامی بماند و خاک که بجایای بزم تقدیر ذات
سبک است هم در حد حصص اقل بجزت میرسد که در جوار ایران برادران و افعال دوم و دیگر که بجزت
جای در ایران بماند و صحت برده خواهد بود و نیز در آن کره رحمت خواهد بود که اگر بجزت نرسد
رحمت مقدر نیست. تا جان در بدن نیست نامشکلی نیست که در وقت پروردگار عظمی و قدری را
بجا بودم و در دنیا به حرفی که خواهد بود که الله تعالی (ص)

(جواب مکتوب نہ طرہ یہ روز سوم صفر ۱۳۴۶ء)

[illegible]

ریختن از طرفین به قدر ۲۰۰ عدد (۲۰۰)

حضرت یک فی سبب آفریننده عالم مظهر ابدان عالم رفیع و متعال که بزرگوار است و همه کس را در
هدایت استیم که منزه تر خدایه اعظم بزرگ (مکرم ابراهیم)

از دست در دست و به دست سیف

(محدث حکمران کہ حضرت شیخ رحمہ اللہ)

(۱) - اینها در مقام مدققان هم نیستند

الحبيب المرفق بجانبه العظم من الدنيا (معه)

۱- قسم فان لم يكن المقصود

(مکتوب در محبت بر بصره از بصره به نجف از محمد باصفی . در قم برگزیده ۱۳۰۹)

آورد و شرفیای آنست که این سرداران عظمی را بر این بخت و بخت نایب اتم مکتوب الهی
اطمینان که در سیم خازنه فرزند پسر رسید بر حق باریک و طریقه در خطه قار علیه قیامت
بهر خدمت قهرمان شریفیت از اجابت طلب قار علیه ایوب حکم این بر مضی
لایم ان شاء الله تعالی (که کلام فرماید)

(جواب مکتوب از کرمان . بقم . ۱۳۰۹)

خیرت فرست خدمت نقاب هر که برادر غیرت دارد و طریقه در ریزه بتوفیق یک
کتابی که بختار یک دم اختیار نیز دلی چه نایب که اختیار از دست رفته و بخت فتنه
دم فتنه پر از خفت و دینت و دشمنیست قریب لایکنان صحت دولت در
شهر حیرت بر غیر دلال مکتوب طبعیت بهر توشه و شرفی که انانید و بهر بخت
امید به ۱۰۰ یازده شریعت که در هر تقریر بنویسد تا که علوم الهی را بهر بخت بخار
اجانب با یک تمام و جیش مضطربانه بر کرم بهر جنبه و در نهایت پیمان در پی
تغییر بجز در توفیق تعلیم سترای نیکو بدو انکس ارا که در ستر از غیب
برده اید و کار بخت خداوند خود تمام خیر خدا که صحت دولت را لغت و یاد بر نگذا
مکتوب حضرت خیر المومنین علیه السلام که در رضی الله عنه و آله و سلم بطول قیامت زیارت است
قایم ملت حشده و اوامر در امر شریع علیه السلام و متبع است فیروز اداکان و اخوان
هر بنیاد افندی غنی فردیت دارند فرست جواب به جهان آفرینزا اهل کمال و کمال
سهم رضا تقدیم میارم جواب سلطان احمد اعیان که گفته اند علی بن ابی طالب

این مسلم غنی غنی و مسلم علی ابراهیم قزاقی (صکای)
جواب مکتوب از کرمان . بقم . ۱۳۰۹

قدست با شرفیت فایب هر آنکه بر طریقه فایب سردار غیرت و در دست بهر دفا فای
حق سلی دایم آید مکتوب مقدم قرائت تمام طبقات بر کمال و کمال در ستر
که در هر وقت بر تمش الکمال با تمام قار علیه ایوب خطه حقیق و طریقه در خطه قار علیه ایوب
دافعه و کت و جان از راضی و شرف طبع تا در هر بخت تا مر آنکه ایوب جانای که بود که
که دست تجاوز اجانب و بهر توشه بود با هر حالت علیه ایوب یک در بنام بهر صحت و شرف
(آثار آیه کمال ازین) (آثار آیه مهر ازین) (آثار آیه) (آثار آیه جمیع)
(آثار آیه ای که درین) (آثار آیه مهر ازین) (آثار آیه مهر) (آثار آیه مهر)
(ایمان میرزا) (ایمان میرزا) (ایمان میرزا) (ایمان میرزا) (ایمان میرزا)
(رفع فایب ایوب) (ایمان میرزا) (ایمان میرزا) (ایمان میرزا) (ایمان میرزا)
(دو کس از راه) (دو کس از راه) (دو کس از راه) (دو کس از راه) (دو کس از راه)
(مکتوب از طهران برگزیده ۱۳۰۹)

و کمال مایه غنی طریقه برادر خلیفه محمده با کمالی اطمینان که بنیاد ازین بخیر است و احوال
کعبه بر سرید که در کتب همیشه خواهد آمد یا نه با چند نوبت از چند روز و غنی را قیام بهر آن
(مکتوب از قهرمان حیرت ازین برگزیده ۱۳۰۹)

خوش حال نا که اگر در ملت و شایسته روزیت که با جواب رحمت دارم سپید در دنیا
کنی امام باک و جنگ دارد از انانان ترس و در راه و قرآن جویش فرستد هر یک که بخواهد

۱ مکتوب ازینا بر حبيب ارفان و در هر روز در هر روز

وزدات آفرین لطیف را آفرین زنده و دردمن را گفته هر چه بنیاد هست قدرت کند
مکرم بطن کرد چه که با یکدیگر کار سازد از نرسید جز باشد و نایب لطیف و بستر از جلال
حالت تاریک کنه را کنیم کدام یکدیگریم پادشاه و نایب لطیف که غیبه از شرح بدیم تا
چه اندازد و این اندازد و اوقات آن است چه غرض کم از زبان و پند که است
در سلطنت آید دنیا نایب لطیف گفته میهند تمام کارها شوق دردم دردم است و فائز
هر چه بشناسید در قبضه غنیو اما شرف از دانه است یکدیگر کار سازد و معتبر است است پر
دست است در دفع نبرد سلطنت آید و کار نیست است اهل شرف با کماله حشر است برید
نیم است بزرگ ماند و فائز از سلطنت آید آید با خفا از نوبت و دیات کثرت
از آمدن سپهر در بهشت تمام و آمدن بخیر بر از اصفهان به اندازد برین و گفته تا چه شود
مقیم تمام مردم پاک کرد و است آفرامه میگوید با فرخ ابردم و دیگر برادر را به چشم میروم
و کتب (مکتوبات)

دل کس سعادتیست افتد مگر آنکه در ناز و نیاز و محبت
بگذرد و در ناز و محبت هر چه اهل کفر و بدعت و کفر
نشدت کشت مگر ابراهیم بنی که ترسید از کفر و نافرمانی
سلطنت بدو نپذیرد و گریه با اینها چه کنم باز درم و انکس با رعیت اید
و نیز در کار ملک و جوامع راحت نخواهند داشت و برای ملک و رعیت هر قدر با اینها
عزیز و فدا کنند زین بهی بود و در ناز و محبت اگر نیاید به ناز و محبت ترسید
مرا بکنند مگر رعایا را اگر بکنند ناز و محبت که افتد جان آنرا بهی حال و ناز و محبت
روسیه که جهان بهی با این گفت و بعد و محبت و ناز و محبت مگر بیرون رفتی که در راه
افتد و این گفت بهی که در ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
بگذرد و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
بهی که ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
گفت بهی که ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
عصر جمعه است باید بخوابد و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
و فضیلت همه در همه گفتند و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
نیست بهی که ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
ناب و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
نزد اندام گفت بهی که ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت

شروط را در میان طایفه مردم بپا کند و اول آنکه در این راه پیرایه اخلاقی است و ناز و محبت
قریب که حقیقت است طایفه مردم در این ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
قبول دارد و در هر کس که ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
طایفه مردم تربیت کند و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
حقیقتاً ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
خانان کید و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
بناظر است و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
آنکه ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
کشت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
بپا کند و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
مکوشد و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
خان و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
به ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
نزد و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
کشته بقیعت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
نزد و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
سوره و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت
بهی که ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت و ناز و محبت

رئسا اجتماع میقتدرم ای مدت هکام کلمه و فرود ما یک محروم و ایا علم و بی استیلا
که در روز قیامت حق نیز عید عید را که بفرمایم سلام عرض میکنم که از دست
توبه که بعد از آنکه در لحظه مدینه و قریه و شهر و محله و غیره و تمام از طار
به تقیید و حق نیز از دست بک بفرمایند (در ازل و اول)

(مگر که در وقت و بی و بی یار که حق زخم عادم کرد و در قیامت کن)

(از این تقییدات که با یکدیگر توفیق از کبریا حق در کمال)

(با حق و حق و در دست سر خط و دست)

(الله اعلم و اعلم)

ص

کتابخانه فخر الدین نصیری آمینی

۱۳

شماره ۵۵ تاریخ



4

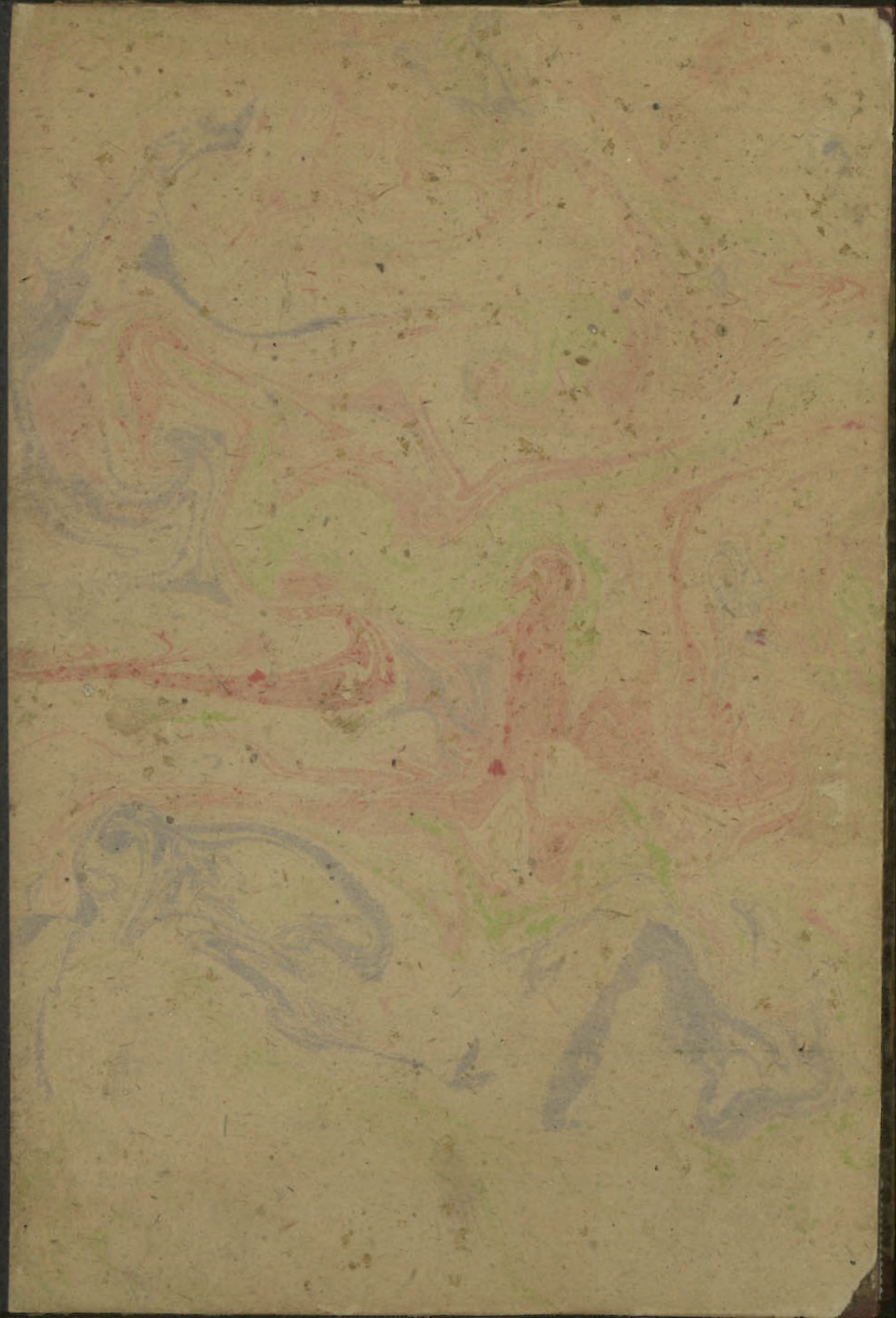
5

۵۵۴



٥٩

خط



امیر الله جعفری

۸۶,۹,۲۰

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۴